توانایی سنت یا تصلبِ آن؟

تقی رحمانی

کانون آرمان شریعتی

Sco1385@Gmail.com

شماره مقاله : ۱۰۱۰

تعداد صفحه : ۷

آخرین بررسی : ۸۷/۰۵

تاریخ تحریر : ۱۳۸۵

www.shandel.org

موضوع : نقدی بر آرای سید جواد طباطبایی

توانایی سنت یا تَصلّبِ آن ؟

هنگامی که به سید جواد طباطبایی در سمینارِ بزرگداشتِ مشروطیت فرصت داده شد که سخن بگوید، وی از مرحوم آخوندِ خراسانی تجلیل کرد و با نقدِ آرای فریدون آدمیت که معتقد بود که روحانیون مشروطه را فهم نمی‌کردند، در حقیقت بخشِ مهمی از آرای خودش را نیز به نقد کشاند.

سید جواد اندیشمندی دقیق و نکته گیر و باریک بین است. آرای وی دربارهٔ اندیشهٔ ایرانی ـ اسلامی دو خطی است. چرا که از طرفی همهٔ شاهکارِ تمدنیِ بعد از اسلامِ ما را به عقلانیتِ یونانی ربط می‌دهد که واردِ تمدن و فکرِ اسلامی و ایرانی شده[۱] و دورهٔ طلاییِ ایران و اسلام را باعث شده است. در عینِ حال وی معتقد است که برای عبور از سنت باید از درونِ آن عبور کرد اما راهِ امروزِ ما، همان راهِ دیروزِ غرب است.

عقلانیت با اکویناسِ قدیس واردِ گوهرِ سنتِ غربی شد، در نتیجه پروتستانتیسم درغرب، محصولِ رنسانس داده و موفق و سربلند از آب بیرون آمده است.

وی معتقد است که سنتِ اسلامی ـ ایرانی سیاسی و فاقدِ عقلانیتِ فلسفی و متصلب است که توانِ بیرون رفت از آن وجود ندارد، اما سنتِ مسیحی سیاسی نبوده و دارای عقلانیتِ فلسفی می‌باشد و توانِ بیرون رفت از درونِ سنت را داشته است.[۲]

به عبارتی سید جواد در مجموعهٔ کتاب‌های منتشر شدهٔ خود در اجرای پروژهٔ نقدِ سنت در ایران، در عمل، به بن بست رسید که البته نگارندهٔ این مقال در فصلِ چهارم و پنجمِ کتابِ روشنفکرانِ مذهبی و عقلِ مدرن به نقد و بررسیِ دیدگاهِ سید جواد طباطبایی پرداخته است.[۳] ولی ما از دوصدایی بودنِ آراء و افکارِ سید جواد طباطبایی گفتیم.

این فیلسوفِ دقیق، معتقد است که اندیشهٔ ایرانشهری حرفی برای گفتن داشته است. وی در نقدِ دیدگاهِ آقای آرامش دوستدار در مقدمهٔ کتابِ مکتبِ تبریز، دین خو دانستنِ ایرانیان را سخنی نادرست می‌داند.

ایشان در سمیناری در دانشگاهِ پاریس در آذرماهِ ۱۳۸۱ دربارهٔ دستاوردهای انقلابِ مشروطه معتقد بود که قانونِ مدنیِ ۱۳۰۴ هجریِ شمسی قانونی مترقی است که از تعاملِ فقه و قوانینِ مدرن بیرون آمده و قانونِ مزبور از قوانینِ مدنیِ بعد از انقلاب مترقی‌تر است و به این ترتیب او دستاوردِ دادگستریِ مدرنِ مشروطه را سُتود.

بد نیست که در اینجا یادآور شوم که بسیاری از حقوق‌دانانِ ایرانی به ویژگیِ فوق اشاره کرده‌اند و سید جواد سخنانِ این افراد را تأیید می‌کند.

اما این نگاهِ سید جواد در موردِ شایستگی‌ها و توانایی‌های سنت، مذهب و فقهِ اسلامی در سیطرهٔ تحلیلِ عقلیِ فلسفیِ یونانی ـ غربی کم‌فروغ‌تر بوده است.

اما سخنانِ وی در موردِ سمینارِ مشروطیت با تأکیدِ افراطی بر فهمِ روحانیون در درکِ درستِ مشروطیت و نقدِ کینه‌ورزانهٔ وی به شریعتی به طورِ مستقیم و ردِ تلویحیِ دیدگاهِ هرمنوتیکی به اسلام (بخوانید دیدگاه شبستری و دیگران) و کلامِ جدید (بخوانید دیدگاهِ دکتر سروش) انعکاسِ تقویتِ همان صدای مغلوب در دیدگاهِ سید جواد طباطبایی است.

مُقیم شدن در فرانسه، و دور شدن از ایران که اندیشه‌ورزی را سیاست‌زده می‌کند به سید جواد فرصت داده که عمیق شود، اما این عمق تا چه میزان است؟

کسانی که کتابِ جدالِ قدیم و جدیدِ ایشان را خوانده باشند، متوجه می‌شوند که سید جواد طباطبایی از دو اندیشمندِ غربی یاد می‌کند که یکی از آنان کارل اشمیتِ آلمانی که معتقد است : مدرنیته تداومِ سنتِ گذشته است و دستاوردهایش مانندِ پارلمان و دموکراسی و سمبل‌های ملی چیزی نیست مگر همان نظامِ کلیساییِ کاتولیک که بعد از رنسانس به شکلِ عرفی سازمان داده شده. نظامِ جدید از دلِ نظامِ قدیم بیرون آمد و در حقیقت گسستی میانِ دنیای جدید و قدیم صورت نگرفته است و در تقابلِ این دیدگاه، اندیشهٔ متداول در غرب است که معتقد به گسستِ میانِ دنیای جدید و دنیای قدیم

است. که بسیاری از اندیشمندان به خصوص هانس بلومنبرگ به نظریهٔ گسست معتقد است.[۴] آیا می‌توان گفت که سید جواد طباطبایی به دیدگاهِ اول نزدیک شده و این نزدیکی باعثِ تقویتِ دیدگاهِ مغلوب در تفکرِ دوصداییِ وی گشته است؟

اما ایشان که در تعریف و تمجیدِ کتابِ مشروطهٔ ایرانیِ آجودانی سنگِ تمام می‌گذارد، حقیقتِ این کتاب توضیح و توجیه و تأکیدِ تفکرِ کتابِ فریدون آدمیت در موردِ مشروطه است،[۵] این بار سخنِ دیگری می‌گوید که عمیق است اما نه چندان دقیق در عمق.

سید جواد طباطبایی اندیشمندی است که کاوش در سنت و عبور از درونِ آن را تبلیغ و ترویج می‌کند. و می‌پندارد که با نقدِ سنت از درون، در عمل، همان تجربهٔ غرب در جامعهٔ ما تکرار می‌شود.

وی سنتِ ایرانی ـ اسلامی را متصلب می‌داند و فاقدِ عقلانیتی که آن را نجات دهد.

حال اگر ما تعریف و تأییدِ سید جواد را از دیدگاه‌های مرحوم آخوندِ خراسانی جدی بگیریم و درعینِ حال از بغضِ وی نسبت به روشنفکرانِ مذهبی به خصوص شریعتی بگذریم، این فیلسوفِ عمیق شده باید توضیح دهد که چرا دیدگاه‌های فقهیِ مرحوم آخوندِ خراسانی و نائینی در حوزهٔ علمیه تبدیل به جریان نشدند. به عبارتی اصول و مبانیِ فقهی نتوانست به اندیشه‌های مرحوم آخوند و نائینی یاری رساند و بعد از مدتی به اصول گراییِ مرحوم آیت‌الله بروجردی ختم شود که نوآوریِ چندانی در فقهِ مدنی صورت نداد.

همین کمبودها بود که شریعتی را به نقدِ سنت و نقادی از فقهِ سنتی کشاند و هم او بود که سید جمال، آیت‌الله خمینی و... کُلِ جنبشِ تاریخِ صدساله را فاقدِ سنتِ فکری و اندیشهٔ دوران‌ساز دانست و در کتابِ "جهت‌گیریِ طبقاتی" خود در این مورد سخن گفته است. اگر سید جواد طباطبایی عمیق‌تر شود و تاریخِ تحولِ فقهِ مسیحی به حقوقِ جدید را دنبال کند متوجه می‌شود که روشنفکرانِ مذهبی و به خصوص شریعتی متوجهٔ این نُقصان در آرای مرحوم آخوندِ خراسانی و مرحوم نائینی شده بودند. یعنی همان فقدانِ سنتِ فکریِ قوی که در دورانِ الهیاتِ مسیحی وجود داشت اما به دلیلی الهیات و

فقهِ ما به فراموشی رفته بود. مطالعهٔ آثارِ نصر حامد ابوزید و محمد عابد جابری برای سید جواد می‌تواند بسیار مفید باشد. توصیهٔ ما به این فیلسوفِ عزیزِ عمیق شده این است که آرای شریعتی را مرور کند. اگر چه چنین درخواستی غیرِممکن است اما شاید نگاهِ خوشبینانهٔ ایشان به مرحوم آخوند و مرحوم نائینی را کمی تعدیل کند. چون قاعده بر این است که اندیشمندانی بدونِ سنتِ فکریِ مشخص، نوساناتِ فراوان پیدا می‌کنند. چنین نوسانی را در دکتر سروش نیز شاهد بودیم. ایشان چون کَشتیِ بی‌لنگر گاه کَج و گاه مَج می‌شوند.

اگر چه سروش و سید جواد طباطبایی متفکرانِ برجستهٔ این سرزمین هستند، اما نوساناتِ فکریِ ایشان قابلِ تأمل و نقد است.

زمانی که سید جواد طباطبایی می‌گوید که راهِ حلِ ما پروتستانتیسم نیست، اگر به دقت در دیدگاهِ شریعتی مطالعه کند، متوجه می‌شود که پروتستانتیسم در دیدگاهِ شریعتی، اعتراضی به سنت است نه تقلیدِ تجربهٔ پروتستانتیسم در غرب.

اگر چه نگارنده هم معتقد است که ای کاش شریعتی چنین واژه‌ای را به کار نمی‌گرفت. اما شریعتی زودتر از سید جواد طباطبایی گفت که مشکل و مسالهٔ ایران سکولاریسم نیست تا اینکه بعد از سال‌ها کسانی که در گذشته با مشتِ ملاصدرا به دهانِ کانت می‌زدند، امروز به فکرِ بنا کردنِ اخلاقِ سکولار در عرصهٔ عمومی و دولت برای جامعه باشند. آن هم در جامعه‌ای که هنوز مذهبی است. سید جواد طباطبایی با عمقِ بیشتر و به دور از سیاستی که در ایران، اندیشه را دنباله‌روِ خود کرده و با استفاده از دیدگاه‌های عمیقِ کارل اشمیت متفکرِ آلمانی به برخی از دیدگاه‌های خود نقد می‌زند، امید است که از افراطی گری در یونانی گری به سوی خوش‌بینیِ افراطی در تواناییِ فقهِ سنتی نیفتد. چرا که فقهِ اسلامی در عینِ برخی توانایی‌ها، در اصولِ خود برای اجتهادِ دوران‌ساز دارای محدودیت است. به این نقاطِ ضعف، محمد عابد جابریِ مراکشی، نصر حامد ابوزیدِ مصری و بسیاری از اندیشمندانِ دیگر باور دارند. اندیشمندانی ایرانی مانندِ شریعتی، بازرگان و حمید عنایت، فقه و توانایی و محدودیت‌های آن را بهتر از سید جواد طباطبایی می‌شناختند. با این وصف امید است که این فیلسوفِ محترم با استناد به دیدگاه‌های متفکرانِ غربی، عاقبت به دریافتِ حقیقتی نائل آید که نقدِ دیدگاهِ گذشته‌اش باشد که لزوماً راهِ دیروزِ غرب، راهِ امروزِ ما نیست، و در عینِ حال، سنتِ ما می‌باید با تمامِ کاستی‌ها و توانایی‌هایش نقد شود.

اگرچه به نظر می‌رسد که چنین اندیشمندانی حتی برای توجه به میراثِ سنتِ فکریِ قوی باز باید با توصیه و تجربهٔ اندیشمندانِ غربی به توانایی و کاستیِ میراثِ خود توجه کنند، اما باید توجه داشت که نه تحقیرِ ماکس وبر از سنتِ فکریِ اسلامی ـ ایرانی می‌تواند مِلاکِ ما باشد و نه تأییدِ آرای هانری کربن از فلسفهٔ اسلامی ـ ایرانی می‌تواند چندان تکیه گاهی برای اندیشه ورزیِ ما ایجاد کند.

در خاتمه باید متذکر شد که سید جواد طباطبایی می‌تواند بر نفیِ روشنفکرانِ مذهبی اصرار کند. اما باید روشن کند که تمجید از دیدگاهِ مرحوم آخوندِ خراسانی به معنیِ این است که وی نظرِ قبلیِ خود را در موردِ متصلب بودنِ سنت باز پس گرفته است یا نه؟

۱. طباطبایی، سید جواد، دیباچه‌ای بر نظریهٔ انحطاطِ ایران، ص ۲۹ ـ ۲۷. همچنین ر.ک به مقدمهٔ کتابِ خواجه نظام الملک.

۲. طباطبایی، سید جواد، مقالهٔ عدمِ تفاهمِ تمدن‌ها، مجلهٔ فرانسوی **Gedebet**، شهریور ۱۳۸۱

۳. رحمانی، تقی، روشنفکران مذهبی و عقل مدرن، ص ۲۰۱ تا ۲۹۷.

۴. جدالِ قدیم و جدیدِ طباطبایی، ص ۱۱۷ تا ۱۵۷.

۵. ایران نامه، سالِ شانزدهم، شمارهٔ یک، زمستان ۱۳۷۶.